

هدف و قانون زندگی از دیدگاه الکسیس کارل و ارزیابی آن از

دیدگاه علامه طباطبائی

رغد حکیم^۱، فاطمه شریف فخر^۲

چکیده

هدف زندگی از مسائل مهم انسان شناسی به شمار می‌رود و یکی از اساسی‌ترین موضوعات زندگی انسان است. اگر انسان پاسخ مناسبی برای این پرسش نداشته باشد، زندگی را بی‌معنا خواهد یافت و از طرفی، رسیدن به هدف، نیازمند برنامه و قانون است. این نوشتار با روش توصیفی-تحلیلی در صدد بیان هدف و قانون زندگی در نگاه دانشمند و پزشک متبحر فرانسوی، الکسیس کارل، و مقایسه آن با دیدگاه علامه طباطبائی - فیلسوف، مفسر، فقیه و عارف مسلمان ایرانی- است. اهمیت این مقایسه بدین دلیل است که می‌تواند به روشن شدن وجوه اشتراک و اختلاف اندیشه علامه با دیدگاه کارل و نیز تعالی نگرش به انسان در اندیشه اسلامی بینجامد. یافته‌های این پژوهش بر آن است که نشان دهد برخی مطالب در نگاه الکسیس کارل، از جمله هدف خلقت که انسان‌سازی و رساندن بشر به سعادت حقیقی است، با علامه هماهنگی دارد. همچنین در قوانین زندگی، نکات مشترک در زمینه حفظ حیات و بقای نسل؛ و در قانون تکامل معنوی انسان، لحاظ کردن فضایل اخلاقی و توجه به خدا از راه عرفان و نیایش در دو نگاه مشهود است؛ گرچه جهان بینی این دو دانشمند تفاوت‌هایی دارد.

واژگان کلیدی: الکسیس کارل، علامه طباطبائی، انسان‌شناسی، قانون

زندگی، هدف زندگی.

۱. دانش پژوه کارشناسی ارشد کلام اسلامی، مجتمع آموزش عالی بنت الهدی، جامعه المصطفی العالمیه، قم، ایران.

Email: ragadhakim@gmail.com

۲. استادیار گروه کلام اسلامی، مجتمع آموزش عالی بنت الهدی، جامعه المصطفی العالمیه، قم، ایران.

Email: fateme_shariffakhr@miu.ac.ir

ORCID: 0000-0003-3797-9171

۱. مقدمه

هدف زندگی یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های انسان است و بشر از دیرباز به دنبال پیدا کردن ندای درونی آن است تا از سرگردانی در این دیار پهناور رهایی یابد. از جهتی، به دنبال قوانینی است که او را به منزلگاه ابدی با خوشی و سعادت برساند. هر فردی به نوعی در جستجوی معنا و هدفی برای زندگی خود است و این هدف می‌تواند بسته به شرایط، فرهنگ و تجربیات هر شخص متفاوت باشد. اگر انسان نتواند دریابد که «هدف از حیات چیست؟» و پاسخ مناسبی برای این پرسش نداشته باشد، زندگی را بی‌معنی خواهد یافت. تلاش‌های روزمره زندگی انسان، زمانی مفهوم خواهد یافت که «هدف نهایی از زندگی» روشن باشد؛ بنابراین بررسی این موضوع اهمیت پیدا می‌کند.

از افرادی که در این زمینه تلاش‌هایی نموده‌اند می‌توان الکسیس کارل، پزشک و زیست‌شناس فرانسوی، را نام برد. این نویسنده در مورد انسان، اعم از روح و جسم او و فلسفه زندگانی، صحبت‌هایی قابل تأمل داشته که در بخشی از دو کتاب مشهور وی با عناوین کتاب راه‌ورسم زندگی و کتاب انسان موجودی ناشناخته آمده است. هدف و قانون زندگی در نگاه الکسیس کارل، قابل مقایسه با اندیشه بعضی از متکلمین و فلاسفه اسلامی، از جمله علامه طباطبایی - مفسر، فیلسوف، اصولی، فقیه، عارف و اسلام‌شناس شیعه ایرانی - است که آثار و دیدگاه‌های مهمی درباره انسان‌شناسی و فلسفه زندگی دارد. الکسیس کارل معتقد است: «راه نجات در این است که ما تمام نظریات را ترک بگوییم و فقط نتایج مثبتی را که از مشاهده قضایا به دست می‌آید، بپذیریم و معتقد باشیم که انسان بیشتر و یا کمتر از این نتایج معلومه نیست» (کارل، ۱۳۴۵، ۲۹۳). بنابراین، وی طبق مشاهدات، تجربیات و باورهای خود، هدف و قانون زندگی را مشخص می‌کند. نوشتار حاضر در صدد تبیین نظریه وی در این زمینه است و آن را با دیدگاه علامه طباطبایی مقایسه می‌کند. این مقایسه می‌تواند نقاط اشتراک و افتراق دیدگاه دو اندیشمند را نمایان سازد و همچنین به روشن شدن نوع نگرش به هدف و قانون زندگی که در اندیشه اسلامی برپایه هدف خلقت و شریعت است، بینجامد. در مورد پیشینه این نوشتار می‌توان گفت: در زمینه هدف و

قانون زندگی الکسیس کارل اثر مستقلى به زبان فارسى و انگليسى نوشته نشده است. در اندیشه علامه به نسبت هدفمندی خلقت و فلسفه آفرینش، پژوهش‌های مختلفی صورت گرفته، ولی به صورت تطبیقی با اندیشه کارل در این زمینه سابقه‌ای یافت نشد.

۲. هدف و قانون زندگی انسان در نگاه الکسیس کارل

۱-۲. ضرورت شناخت هدف و قانون زندگی

الکسیس کارل برای عدم گمراهی در این هستی پهناور دو امر را تذکر می‌دهد اول: با اصول مشی آشنا باشیم دوم به خوبی، مقصد را بشناسیم (کارل، ۱۳۴۵، ص ۱۲۰) و اذعان می‌دارد باید یک اصولی را مراعات کرد تا سالم به هدف و مقصد رسید و چون راه بازگشتی وجود ندارد. (کارل، ۱۳۴۵، ص ۱۲۰) همچنین در مورد اهمیت خودشناسی و مطالعه موجودات برای دستیابی به هدف و قانون زندگی قائل است: «مقصد زندگی جز با مطالعه مرتب موجودات زنده به دست نمی‌آید. سرنوشت آدمی را باید در وجودش جست». (کارل، ۱۳۴۵، ص ۱۲۳) پس باید به خوبی این اصول را شناخت و آنها را مراعات کرد. این اصول در نگاه وی در مقررات زندگی تجلی می‌یابد و آنها را در قالب سه قانون ارائه می‌نماید. در زیر هدف زندگی در نگاه وی بررسی و سپس قوانین و مقررات زندگی را بیان شده است.

۲-۲. اهداف زندگی

بنا بر نوشته‌های الکسیس کارل در کتاب راه‌ورسم زندگی، وی چندین هدف را برای زندگی بیان می‌کند؛ گرچه هر کدام جنبه‌ای را در نظر می‌گیرد، می‌توان گفت که این موارد در طول یکدیگر قرار دارند و تعارضی با هم ندارند و چنان برمی‌آید که هدف زندگی در نگاه وی حیثیات مختلف دارد که ارتباط تنگاتنگ با یکدیگر دارند: اول، هدف زندگی، خود زندگی است؛ دوم، هدف زندگی ساختن یک نمونه اصیل انسانی از هر فرد است؛ سوم، هدف زندگی تجلی عقل و عشق در خود و در دنیا و در موردی راز زندگی را در رسیدن به خدا از رهگذر دین می‌داند.

۲-۱. خود زندگی

کارل می گوید: «هدف زندگی خود زندگی است». (کارل، ۱۳۴۵، ص ۱۲۵) و در جایی دیگر می گوید: «سرنوشت هواپیما، پرواز در آسمان و سرنوشت آدمی، زیستن است. هدف زندگی، تنها سود و تفریح و فلسفه و مذهب و حتی خوشبختی نیست، بلکه خود زندگی است». (کارل، ۱۳۴۵، ص ۱۲۳) کارل، عبارت «راز زندگی را از خود زندگی باید جست» (کارل، ۱۳۴۵، ص ۶۵) را بارها در نوشته هایش تکرار کرده و گشودن این راز را به شرطی می داند که سه عمل با یکدیگر در نظر گرفته شود. وی می گوید: «راز زندگی را در خود زندگی و در میان اعمال بدنی و فکری و معنوی باید جست و اگر به این سه نوع اعمال جداگانه توجه شود، هیچ گاه نمی توان این راز را گشود». (کارل، ۱۳۴۵، ص ۶۳)

۲-۲. انسان سازی

وظیفه انسان ها در قبال این هدف در اندیشه کارل چنین است: «هدف زندگی این است که از هر فرد، یک نمونه اصلی آدمی بسازد. برای انجام وظایف انسانیت خود، باید تمام امکانات بدنی و فکری و معنوی را پرورش داد و این وظیفه همگانی است و باید از آن پیروی کنند. هر انسانی - جنس و سن و وضع اجتماعی اش هرچه باشد - احتیاجات عاطفی و فکری و بدنی دارد که ارضای آنها برای ایفای وظیفه اش ضروری است. دلیل وجود و وظیفه اصلی جامعه این است که ارضای این حوائج را ممکن سازد». (کارل، ۱۳۴۵، ص ۱۲۴)

وی در ادامه این مطلب بیان می کند: «گرچه هدف زندگی برای همه یکسان است، اما وسایل نیل به آن بر حسب افراد فرق می کند. بنابراین، باید بفهمیم که استعدادها و نقایص بدنی و روانی ما کدام است و از چه راهی می توانیم خصائل خود را به کار بندیم و با معایب خود بجنگیم تا نحوه سفری را که متناسب ماست اختیار کنیم». (کارل، ۱۳۴۵، ص ۱۲۴-۱۲۵) همچنین می گوید: «زندگی محصول و چکیده تمام فعالیت های بدنی و روانی است. اگر ما بر وفق فرمان صامت زندگی به سر بریم، معلوم است که وظیفه خود را انجام داده ایم؛ ولی اگر تمایلات کورکورانه خود را متباین

بانظم قطعی اشیا قرار دهیم، راه را اشتباه می‌کنیم و چیزی را در دنیای خارجی می‌جوئیم که جز در خود نمی‌توانیم یافت» (کارل، ۱۳۴۵، ص ۱۲۴).

۲-۲-۳. تجلی عقل و عشق در خود و در دنیا

کارل معتقد است: «سرنوشت ما همانند ساختمان جهان تغییرناپذیر است... هدفی که زندگی به‌سوی آن می‌گراید، روان است؛ یعنی تجلی عقل و عشق در خود ما و در دنیای زمینی. بایستی که امروز تمام بشریت نگاه‌های خود را به‌سوی یک‌آسمان - بهشت - بلند کند و بر روی یک‌راه قدم بگذارد؛ در غیر این صورت جز هرج‌ومرج و آشفتگی نخواهد دید». (کارل، ۱۳۴۵، ص ۱۲۵)

۲-۲-۴. رسیدن به خدا

کارل در بیانی، معنای زندگی را رسیدن به خدا می‌داند و در عبارتی این امر را تبیین می‌کند: «برای انسان کافی نیست که هدف زندگی، خود زندگی است... از خود می‌پرسد که معنای زندگی چیست؟ چرا و از کجا می‌آییم؟ این همه رنج و غم اضطراب چرا؟ معنای مرگ چیست؟... به کجا می‌رویم؟ آیا بعد مرگ، روان نیز همچون جسم متلاشی می‌شود یا آنکه باقی می‌ماند؟ افرادی هستند که زیستن برای آنان هدفی ناکافی است... آنان تشنه جمال و وارستگی و عشق‌اند و می‌خواهند به خداوند برسند». (کارل، ۱۳۴۵، ص ۱۲۶) وی در رسیدن به این مهم می‌گوید: «علم به ما راه پیروی از نظم طبیعی و زیستن و نگهداری نسل و پرورش روانی را می‌آموزد و هدف زندگی را به ما نشان می‌دهد، ولی در برابر تعریفش صامت می‌ماند. در نتیجه برای پاسخ به پرسش‌های بنیادین، هنوز خیلی جوان است؛ زیرا هنوز طبیعت روان را نمی‌شناسد لذا نمی‌توان به آن امیدوار بود». (کارل، ۱۳۴۵، ص ۱۲۶) وی ادامه می‌دهد که به پرسش‌های بنیادی انسان، فلسفه جز پاسخ‌های کوچکی نداده است؛ نه سقراط و نه افلاطون. فقط مذهب راه حل کاملی برای مسئله بشری پیشنهاد می‌کند و در طی قرون متوالی کنجکاوای اضطراب آلودی را که مردم نسبت به سرنوشت خود داشته‌اند، تسکین داده است؛ الهام مذهبی و توجه به خداوند و ایمان. (کارل، ۱۳۴۵، ص ۱۲۶)

الکسیس کارل در مورد رابطه انسان با خدا، تعبیری دارد که چنین است: «موجودی که انسان از همان ابتدای خلقتش در طلب اوست. این پیوستگی به خداوند، همان غایت مجهولی است که فرد از لحظه‌ای که تخم شروع به تقسیم و جنین در زهدان مادر رشد می‌کند، در طلب اوست.» (کارل، ۱۳۴۵، ص ۶۴) در اندیشه کارل اگر انسان‌ها در تعیین مقصد اشتباه کنند یا به هر دلیلی مقصد اشتباهی برگزینند، از حسن تفاهم، بری خواهند ماند و یکدیگر را خواهند درید و همدیگر را نابود خواهند کرد (کارل، ۱۳۴۵، ص. ۱۲۵). بنابراین، از نظر وی: «لازم است خود را به سوی هدفی که قوانین طبیعی برای تکامل تعیین کرده، هدایت کنیم؛ زیرا زندگی جز به کسانی که از قوانینش اطاعت می‌کنند و هدفش را می‌شناسند، آزادی و موفقیت و شادی نمی‌بخشد، فقط حقیقت می‌تواند ما را نجات بخشد.» (کارل، ۱۳۴۵، ص ۱۲۵) پس طبق این گفته، برای رسیدن به هدف بایستی مقررات و قوانینی را رعایت کرد که در ادامه بیان می‌شود.

۲-۳. قانون و مقررات زندگی

الکسیس کارل معتقد به سه قانون است که مراعات این قوانین به فرد کمک می‌کند به خوبی زندگی کرده، نسل خود را ادامه داده و امکانات روانی خود را پرورش دهد. همچنین کمک می‌کند تا فرد راه را از چاه و خطا را از صواب تشخیص دهد. مهم‌ترین خصیصه این مقررات، نظم درونی و آزادی است. (کارل، ۱۳۴۵، ص ۸۱) اولین آنها حفظ حیات؛ دوم، بقای نسل و سوم، تعالی روانی است که در زیر شرح داده می‌شود.

۲-۳-۱. حفظ حیات

الکسیس کارل در مورد اولین قانون می‌گوید: «نباید زندگی خود و دیگران را از بین برد» و در ادامه می‌گوید: «اصل حفظ حیات و زندگی از ما اموری را می‌طلبد: نخست اینکه زندگی خود را محترم بداریم.» (کارل، ۱۳۴۵، ص ۸۵) اصل حفظ حیات با خودکشی و جنایت متباین است. همچنین، تمام افکار و اعمال و عاداتی را که سبب نقصان نیروی حیاتی و اختلال نظم دستگاه عصبی و روانی و موجب پیدایش بیماری‌ها و یا کاهش کیفیت و مدت زندگی گردد، تقبیح می‌کند (کارل، ۱۳۴۵،

ص ۸۵-۸۷). کارل در این زمینه بسیاری از نمونه‌ها که اصل حفظ حیات یا ضد آن است را متذکر می‌شود (ر.ک.، کارل، ۱۳۴۵، ۸۵-۸۸).

۲-۳-۲. بقای نسل

دومین قانون از قوانین زندگی، بقای نسل است و مقررات و وظایفی دارد که بایستی آنها را رعایت کرد. به عقیده الکسیس کارل، قانون بقای نسل وظایفی را به ما تحمیل می‌کند که عبارتند از: اول، بچه داشتن و با پیروی از اصول اوژیسم^۱ کودکان سالم و پرمایه ایجاد کردن؛ دوم، تربیت این کودکان به قسمی که امکانات ارثی آنان به نحو اکمل پرورش یابد؛ سوم، فراگرفتن فضایل اخلاقی و فکری که برای موفقیت در زندگی ضروری است و تعلیم آنها به فرزندان خویش. (کارل، ۱۳۴۵، ص ۹۹ تا ۹۶) همچنین وی در این زمینه می‌گوید: «مقررات ضروری برای بقای نسل، پیچیدگی ایجاد نسل و پرورش آن را دارد و بر روی خصایص تولید نسل در نوع انسان و بر احتیاجات کودکان در طول رشدشان متکی است. بنابراین، می‌توان آنها را در زمینه به دنیا آوردن، تربیت خانوادگی و تربیت اجتماعی کودک به بحث گذاشت». (کارل، ۱۳۴۵، ص ۸۹)

اول، به دنیا آوردن و تربیت خانوادگی کودک: به نظر کارل: «نقصان تولد، بیماری مزمنی است که تمام ملل متمدن را مبتلا کرده است و علتش شرایط اقتصادی و اجتماعی و خودداری از ازدواج و شیوع سقط جنین است... علاج آن وابسته به اراده حکومت و به خصوص اراده زنان است. نجات تمدن ما نه تنها ایجاد عده کافی کودک، بلکه کودکان پر مایه را ایجاب می‌کند» (کارل، ۱۳۴۵، ص ۹۱). الکسیس کارل بر ایجاد یک نسل سالم از تمام حیثیات تأکید فراوان دارد و تعالیمی را در این زمینه پیشنهاد می‌کند (ر.ک.، کارل، بی.تا.ب، ص ۱۷۱-۱۷۳؛ کارل، ۱۳۴۵، ص ۱۶۵-۱۶۹).

۱. کلمه یونانی به معنای تولید نیکو، مکتب اصلاح ژنهای انسانی یعنی همانطور که درختان را اصلاح می‌کنیم نژاد انسان را نیز

«برای زن هیچ خطایی بزرگ‌تر از رد وظیفه مادری نیست. وظیفه‌ای که شاید بیش از یک میلیون سال در دستگاه جنسی و غدد داخلی و دستگاه عصبی و بر روی روانش نقش شده است. اشتباه بزرگ اجتماع امروزی در این است که توجه دختران جوان را از وظایف خاص آنان برگردانده و برایشان طرز تعلیم فکری و اخلاقی و بدنی شبیه پسران ترتیب داده و بدین جهت به آنان عاداتی تزریق کرده است که از وظیفه طبیعی خود فاصله گرفته‌اند.» (کارل، ۱۳۴۵، ص ۹۱) از جهتی دیگر، به نظر وی «زندگی زناشویی را یک قراردادی که بتوان به میل خود آن را به هم زد، نیست. پدر و مادری که زندگی کودکان خود را با مجادله و تندخویی و جدائی و تجدید فراش منقلب می‌کنند، قانون بقای نسل را به شدت لگدکوب کرده‌اند. قانون خانوادگی یک واحد اجتماعی خاصی است و باید قانونی موافق با ساختمان و عملش برای آن وضع کرد» (کارل، ۱۳۴۵، ص ۹۳). «بنابراین، قانون بقای نسل خواهان یک تحول فکری و اخلاقی در [فرد] جوانانی است که می‌خواهند ازدواج کنند. این تحول فکری، دشوار و پر زحمت است، ولی برای خوشبختی زندگی شخصی آنان و بقای تمدن ما ضروری است» (کارل، ۱۳۴۵، ص ۹۲-۹۴).

دوم، تربیت اجتماعی بر پایه محبت: کارل معتقد است: «تربیت جسم و روان کودکان، از خانواده و محیطی که خانواده را فراگرفته است، ناشی می‌شود... موفقیت اجتماع در وهله اول مرهون همکاری و اتحاد افراد آن است.» (کارل، ۱۳۴۵، ص ۹۴-۹۵) و می‌گوید: «آینده یک ملت و بدبختی یا خوشبختی آن، با ارزش خانواده و اجتماع بستگی دارد. هیچ چیز دشوارتر از قطع ریشه عادات ضداجتماعی افراد که سبب نابودی همه می‌گردد نیست. بنابراین، بایستی از سنین کوچکی در کودکان با تعلیم احتیاط و سخاوت و راستی و وفاداری و عذرخواهی از خطا و عشق برادری، از رشد عادات ناپسند جلوگیری کرد. به این ترتیب بشریت خواهد توانست خصائل را که با آن همه زحمت در طول تکامل به دست آورده نگه دارد» (کارل، ۱۳۴۵، ص ۹۶). «از جهتی، برای آنکه جامعه روی سعادت را ببیند باید افرادش مانند خشت‌های یک بنا با هم بستگی داشته باشند و تنها سیمان مقاوم محبت است» (کارل، ۱۳۴۵، ص ۹۴-۹۵). بنابراین، الکسیس کارل به

فضایل اخلاقی و گسترش آن در اجتماع، به‌ویژه از راه محبت، توجه خاص دارد و برای قانون دوم - بقای نسل - مقرراتی را پیشنهاد می‌کند.

۲-۳-۳. تعالی روانی

کارل بین دو قانون زندگی که بقا و حفظ نسل و بین قانون سوم که تعالی روانی است، تفاوت قائل است و می‌گوید: «زندگی به‌طرف بقای خود و حفظ نسل و معنویت می‌گراید. قوانین حفظ زندگی و بقای نسل قدمت خود زندگی را دارند؛ زیرا وجودشان در پست‌ترین انواع جانوری مشهود است، ولی قانون تعالی روانی چنین نیست. البته، آثار تکامل معنوی در تمام افراد دیده نمی‌شود؛ همان‌طور که همه‌کس قادر به بقای زندگی یا حفظ نسل نیست». (کارل، ۱۳۴۵، ص ۶۵-۶۶). به نظر کارل، تکامل معنوی دارای شرایطی است گرچه همه آنها شناخته شده نیستند؛ اما همه می‌توانند در این راه قدم بردارند (کارل، ۱۳۴۵، ص ۶۴). وی از جمله شرایط معلومی که می‌تواند این نوع تکامل را به سرانجام برساند، از میان برداشتن موانع شیمیایی، فیزیولوژیکی و روانی می‌داند. (کارل، ۱۳۴۵، ص ۹۶) کارل، همچنین معتقد است که بایستی برای جسم و جان خود آرامش تهیه کرد؛ زیرا بین آنها رابطه مستقیم وجود دارد. پس چندین عامل را مؤثر در تکامل معنوی می‌داند. از جمله: پیروی از اصول اخلاقی، توجه به عرفان، توجه به نیایش، که ادامه بیان می‌شود.

اول، پیروی از اصول اخلاقی: وجه به اخلاق و اصول اخلاقی که فضیلت و رذیلت را شامل می‌شود اولین عامل مؤثر در تکامل معنوی است. الکسیس کارل در تعریف اخلاق می‌گوید: «اخلاق آن موهبتی است که انسان به کمک آن رفتار خود را پیرو اصولی می‌کند و در اعمال ممکنه، آن را که خوب و سودمند است، انجام می‌دهد و خود را از قید خودپسندی و بدخواهی می‌رهاند و همچنین در آدمی حس تکلیف و وظیفه، ایجاد می‌کند». (کارل، ۱۳۴۵، ص ۱۳۹) همچنین وی می‌گوید: «زیبایی اخلاق توانایی روحی شگرفی می‌بخشد. اخلاق نیروی تفکر را می‌افزاید و بین آدمیان تخم صلح می‌پاشد و بیشتر از علم و هنر و مذهب پایه حقیقی تمدن است» (کارل، ۱۳۴۵، ص ۱۴۱). وی در جایی دیگر می‌گوید: «مفیدترین و خوشبخت‌ترین مردم کسانی هستند که

فعالیت‌های فکری و اخلاقی ایشان با یکدیگر متعادل و هم‌آهنگ باشد... و آن با تعلیم و اراده بسط و تربیت می‌پذیرد» (کارل، ۱۳۴۵، ص ۱۴۰ و ۱۵۰). از نظر کارل، اخلاق به دو قسم فضیلت و گناه یا خوبی و بدی تقسیم می‌شود: خوبی یا فضیلت؛ بدی یا گناه.

الف) خوبی یا فضیلت: به نظر کارل، «خوبی شامل چیزهایی است که با احتیاجات اصلی طبیعت ما موافق است؛ یعنی اشیا و افکار و احساسات و اعمالی که حفظ حیات و بقای نسل و تعالی روانی را فراهم می‌آورند». (کارل، ۱۳۴۵، ص ۷۰-۷۱) «بنابراین، فضیلت، چیزی جز پیروی از قوانین زندگی نیست و انسان نمی‌تواند به این قوانین پشت‌پا بزند مگر آنکه خود و نسل و کشورش را در معرض تباهی و مرگ رها کند» (کارل، ۱۳۴۵، ص ۷۹). همچنین وی متذکر می‌شود: «فضایل به اندازه فعالیت‌های انسانی متنوع است و همه آنها اصیل است؛ همان‌طور که فعالیت‌های بدنی و روانی اصلی است و بین آنها سلسله‌مراتبی وجود ندارد» (کارل، ۱۳۴۵، ص ۷۷).

ب) بدی یا گناه: به نظر می‌رسد الکسیس کارل قائل به دو نوع گناه است: گناه دینی (گناه اولیه مسیحیت) و گناه دیگری که ناشی از اخلاق انسان است و گناه غیردینی تلقی می‌شود. در دیدگاه کارل «بدی، آن چیزی است که با حفظ زندگی و ادامه نسل و تعالی روانی آدمی متباین باشد» (کارل، ۱۳۴۵، ص ۷۱). وی تعبیری دیگر در زمینه گناه دارد: «گناه عبارت از پایداری ارادی یا غیرارادی قانون‌های زندگی است و قوانین زندگی، غیر قابل شکست است. چون کیفر این پایداری خیلی دیر فرامی‌رسد، و... هر گناه سبب بروز اختلالات عضوی و روانی و اجتماعی ترمیم‌ناپذیری می‌شود و دیرپازود به اضمحلال و مرگ منجر می‌شود؛ اضمحلال و مرگ گناهکار یا نسل و یا ملتش» (کارل، ۱۳۴۵، ص ۸۰).

از نظر کارل، عوامل گناه غیرارادی عبارتند از: عوامل ارثی، شیمیایی، فیزیکی، فیزیولوژیکی محیط. عوامل گناه ارادی نیز عبارتند از: تعلیم و تربیت، عادت، اراده، آزادی، جهل به قوانین زندگی، ناتوانی از اطاعت این قوانین، و سرپیچی از پیروی از نظم اشیا. (کارل، ۱۳۴۵، ص ۷۲) وی بین مفهوم گناه اخلاقی با مفهوم و تعریفی که مذهب از گناه کرده، تشابه زیادی می‌بیند؛ اگرچه این دو منشأ متفاوتی دارند که یکی محصول عقل محض است و دیگری مبتنی بر شهود، الهام و

وحی است. بنابراین، در دستورات هر دو، به یک سری فضایل توصیه شده و از برخی رذایل - معاصی - نهی شده است (کارل، ۱۳۴۵، ص ۷۵). و می‌گوید: «برای کسانی که جوای تعالی روانی‌اند هیچ‌گونه افراطی مجاز نیست. نظم درونی همیشه پاداش خود را می‌گیرد. این پاداش نیرو است. نیرو شادی می‌آورد؛ شادی درونی صامت وصف‌ناپذیر که نغمه عادی زندگی می‌گردد» (کارل، ۱۳۴۵، ص ۹۹).

دوم) عرفان: دومین عامل مؤثر در تکامل معنوی یا تعالی روانی، توجه به عرفان است. کارل در بیان اهمیت عرفان حقیقی و رابطه آن با تعالی روانی می‌گوید: «فقط روی بال‌های عرفان است که روان آدمی می‌تواند تعالی خود را به پایان برساند. در اینجا وظیفه مذهب مشخص می‌شود؛ زیرا این طیران در ماورای جو فکری، و خارج از چهار بعد زمانی و مکانی و بدون کمک منطق خطرناک است. بی‌شک تکنیک‌های عرفانی یعنی طرق پیوستگی روان به خالق، کم‌کم در طول قرون تکامل یافته‌اند. هیچ‌کس نمی‌تواند به تنهایی راه پرخطر قلمرو تاریک قدسی را بگذرانند. یک راهنمای مجرب لازم است وگرنه خطر گم‌شدن در باتلاق‌ها و یا سرگردانی در جاده جنون در پیش است. آن قانون تعالی روانی، همه را مجبور می‌کند که مجموعه فعالیت‌های روانی خود را با تلاش ارادی پرورش دهند. شرط اصلی این است که این تلاش در هیچ‌یک از جنبه‌های شعوری^۱ محدود نشود؛ زیرا پرورش افراطی عقل یا احساس به یک اندازه خطاست». (کارل، ۱۳۴۵، ص ۱۰۳)

سوم) نیایش: سومین عامل مؤثر در تعالی روانی توجه به دعا و نیایش است. کارل می‌گوید: «نیایش اصولاً کشش روح است به سوی کانون غیرمادی جهان، پرواز روح است به سوی خدا و یا حالت پرستش عاشقانه‌ای است نسبت به آن مبدئی که معجزه حیات از او سرزده است». (کارل، بی‌تا. الف، ص ۶ و ۲۱) همچنین می‌گوید: «نیایش، یک معراج عرفانی است که در آن روح مجذوب

۱. منظور از جنبه‌های شعوری همان عقل و احساس است که گاهی در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند.

مبدأ و مقصد غایی جهان می‌شود. در این مقام معنوی، فکر راه ندارد و فلاسفه و مردان علم برای فهم آن و نیل به این مرحله عاجزند، ولی گویی افراد ساده‌دل همان‌طوری که حرارت خورشید یا نیکی يك دوست را حس می‌کنند، می‌توانند خداوند را درک کنند» (کارل، ۱۳۴۵، ص ۱۵۸-۱۶۰). «نیایش خصایصی دارد: اول آنکه شخص کاملاً خود را تسلیم پروردگار کند و خود را به او بسپارد، درعین حال عنایت او را طلب می‌کند و حاجات خود و به‌ویژه هموعان خود را عرضه می‌دارد؛ کسی که برای دیگران دعا می‌کند خود نیز درمان می‌شود. شرط ضروری این نیایش، وارستگی از خود یعنی، شکل عالی تزکیه نفس است» (کارل، ۱۳۴۵، ص ۱۶۰).

کارل معتقد است: «باید از آغاز زندگی کودکان، آنها را عادت داد که زمان‌های کوتاهی را در سکوت و آرامش به‌ویژه با نیایش بگذرانند. هرکس اگر یک بار موفق شد این کار را انجام دهد، می‌تواند هر زمان که بخواهد در دنیای آرامی که مافوق تصاویر اشیا و ترسیم کلمات قرار دارد برسد». (کارل، ۱۳۴۵، ص ۹۹) کارل یکی از دلایلی که مانع تعالی روانی بشر شده را تمدن امروزی می‌داند که از پیروی از قانون تکامل معنوی سرپیچی کرده و مستبدانه روان را به قوای عقلانی منحصر نموده و فعالیت‌های دیگر روانی را از یاد برده است (کارل، ۱۳۴۵، ص ۶۷). براین اساس، توصیه‌هایی برای احیای انسان دارد: «اگر عالم تمدن به امور روحی و فضائل اخلاقی توجه نماید، وقایع بی‌سابقه‌ای در دنیا به وقوع خواهد پیوست. عالم ماده اهمیت خود را از دست خواهد داد؛ فعالیت‌های روحی با فعالیت‌های جسمی همیار خواهند شد؛ تحصیل علوم اخلاق، هنرهای زیبا، دست‌یافتن به اصول و حقایق عرفانی و مذهبی و روحانی بر تحصیل علوم ماده و ریاضیات و فیزیک و شیمی برتری خواهد یافت» (کارل، بی‌تا، ب، ص ۱۴۵).

به نظر کارل: «موقع آن رسیده است که برای تجدید حیات خویش بکوشیم و به‌جای اینکه هر موضوع را از ظاهر خارج آن مورد مطالعه قرار دهیم، به خود عادت دهیم که تمام مسائل زندگی و مشکلات را از نظر حقیقت مورد مطالعه قرار دهیم. علم زندگی به ما یاد داده است که عاقبت ما به کجا می‌رسد و راه رسیدن به مقصود را نیز در اختیار ما گذاشته، اما چون در عالم ماده محصور شده‌ایم، هیچ چیز و هیچ‌جا را غیر از آنچه مقابل چشم ما است نمی‌بینیم...» (کارل، بی‌تا، ب، ص

۲۰۶-۲۰۷). «زندگی به کسانی که از قوانینش اطاعت می‌کنند و هدفش را می‌شناسند، آزادی و موفقیت و شادی می‌بخشد، فقط حقیقت می‌تواند ما را نجات بخشد» (کارل، ۱۳۴۵، ص ۱۲۵)؛ «از جهتی زندگی همیشه به کسانی که از او توقع بی‌جا دارند و قوانین طبیعتش را پایمال می‌کنند، یک پاسخ می‌دهد، ضعیف می‌شود و تمدن‌ها بر هم می‌ریزد... پس با شناسایی این قوانین می‌توان خود را احیا کرد» (کارل، ۱۳۴۵، ص ۲۵۸).

۳. هدف و قانون زندگی انسان در نگاه علامه طباطبائی

با بررسی منظومه فکری علامه طباطبائی، هدف زندگی انسان در هدف خلقت او تبیین می‌شود و قانون زندگی در نگاه علامه در شریعت و قانون الهی تجلی می‌یابد که همان هدایت تشریعی است. مراد این است که خداوند از گذر وحی، باید‌ها و نبایدهای زندگی فردی و اجتماعی را به انسان می‌آموزد تا او با نیروی انتخاب پای در راه سعادت بگذارد.

۳-۱. هدف خلقت

خداوند غرض‌های متعددی را برای خلقت جهان و انسان برشمرده، اما آنچه همه هدف‌ها به آن باز می‌گردد همانا توحید و کلمه «الله» است که ماهیت از اوایی و به‌سوی اوایی جهان را نشان می‌دهد و برای انسان علاوه بر رسیدن به این حقیقت، رسیدن به سعادت نهایی او و نیل به حیات طیبه در دو نشئت است. بنابراین، برای رسیدن به این هدف ناچار است به اهداف واسطه‌ای، برای رسیدن به هدف اصلی وصول به کمال نهایی که «قرب الی الله» است، واصل گردد. از جمله این موارد: نائل‌شدن به رحمت الهی، ابتلا و آزمایش و عبادت. از جهتی، اهداف خلقت انسان از دنیا تا آخرت امتداد داشته و بی‌ارتباط با یکدیگر نیستند. (فلاح، ۱۳۹۷، ص ۱۵۱)

۳-۱-۱. رحمت الهی

یکی از اغراض خداوند از خلقت انسان «رحمت» است و خداوند انسان‌ها را خلق کرد تا آنها را به رحمت خود واصل نماید. محوریت چنین دیدگاهی مبتنی بر بخشی از آیه ۱۱۹ سوره هود است: «...إِلَّا مِنْ رَحِمِ رَبِّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ». علامه طباطبائی، رحمت الهی ذکر شده در این آیه را که در

ترجمه آیه مذکور: «برای رحمت خلقشان کردیم»، همان هدایت الهی و منتهی شدن به سعادت آدمی می‌داند که غایت خلقت انسان است. (فلاح، ۱۳۹۷، ص ۱۶۹-۱۷۲)

۳-۱-۲. امتحان و آزمایش الهی

در آیه دوم سوره ملک، خداوند هدف از خلق حیات و مرگ را ابتلای انسان‌ها بیان نموده است. هر امتحانی که در هر جا صورت می‌گیرد برای جداکردن خوب از بد و مرغوب از نامرغوب است و از جهتی دیگر برای دادن جزا و تحقق وعده الهی است. (فلاح، ۱۳۹۷، ص ۱۵۱) همچنین، ابتلا و امتحان الهی زمینه‌ساز رحمت است؛ چراکه در اثر امتحان و ابتلاست که مشخص می‌شود چه کسی اهل هدایت است و مشمول رحمت الهی می‌شود و چه کسی اهل گمراهی و ضلالت و مشمول غضب الهی خواهد شد (فلاح، ۱۳۹۷، ص ۱۶۹-۱۷۲). لازم به ذکر است که ابتلا، مشروط به هدایت الهی و اختیار انسان است (فلاح، ۱۳۹۷، ص ۱۵۱-۱۵۴).

۳-۱-۳. عبادت

علامه طباطبایی در ذیل آیه ۵۶ سوره ذاریات: «ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون؛ خداوند جن و انس را خلق نکرد، مگر برای عبادت» که خداوند هدف از خلقت انسان را «عبادت» معرفی می‌کند، (فلاح، ۱۳۹۷، ص ۱۳۹) مقصود از عبادت را معرفت می‌داند. بدین معنا که خداوند، جن و انس را خلق نکرد، مگر برای معرفت. البته علامه در جایی دیگر عبادت را مقدمه معرفت و معرفت را در مرتبه‌ای فوق عبادت می‌داند (فلاح، ۱۳۹۷، ص ۱۸۲). وی قائل است: «کاری که خدا می‌کند از آن سود و غرضی در نظر دارد، ولی نه سودی که نصیب خودش گردد بلکه سودی که به فعلش (مخلوقاتش) باز می‌گردد» (فلاح، ۱۳۹۷، ص ۱۳۹).

نکته: علامه طباطبایی بین عبادت، معرفت، رحمت، هدایت و سعادت ارتباط تنگاتنگی می‌بیند؛ آنگاه همه این اهداف خلقت، به غایت نهایی انسان که همان سعادت است، اتصال دارد. (فلاح، ۱۳۹۷، ص ۱۷۲)

سعادت فقط در نشئت آخرت نیست؛ بلکه در این دنیا نیز محقق می‌شود و وعده آن در قرآن در ذیل آیه ۹۷ سوره نحل آمده است. طبق این آیه، حیات طیب همان وعده جمیلی است که خدا به مردان و زنان مؤمن می‌دهد که عبارت از زندگی گوارایی است که آرامش و طمأنینه، امید به آینده و بهجت و انبساط روحی، بر آن حاکم است؛ اندوه، یأس، افسردگی و اضطراب در آن نیست. این نوع حیات بر دوطایفه استوار است: ایمان و عمل صالح. از عوامل نیل انسان به این حیات، عبادت و بندگی اوست که از خودشناسی‌اش نشئت می‌گیرد. کسی که چنین حیاتی نصیب او شود، در واقع واجد حیاتی بهشتی شده است که هیچ شقاوتی در آن نیست. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۴۹۱/۱۲-۴۹۲)

۳-۲. قانون و مقررات زندگی

علامه طباطبایی می‌گوید: «از میان همه انواع موجودات، نوع بشر، نوعی از وجود است که به کمال نمی‌رسد مگر با یک سلسله افعال اختیاری و ارادی که آن نیز سر نمی‌زند مگر از اعتقاداتی نظری و عملی، در نتیجه خصوص این نوع باید در تحت قوانین زندگی کند، حال چه قوانین حق و چه باطل، چه خوب و چه بد. پس خدایی که عالم تکوین را راه انداخته باید برای او از طرفی یک سلسله اوامر و نواهی که جامع آن را شریعت می‌نامیم تشریع کند و از سوی دیگر حوادث اجتماعی و فردی پدید بیاورد تا انسان در برخورد با این دو آنچه در قوه و استعداد دارد را فعلیت دهد و در آخر یا سعادت‌مند شود، و یا شقی و بدبخت گردد». (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۴۸/۴)

۳-۲-۱. حفظ حیات

قانون حفظ حیات در دین اسلام از واجبات است و خودکشی یا انتحار پایان دادن آگاهانه به زندگی خود در فقه اسلامی گناه کبیره و حرام دانسته شده و ضرر زدن به نفس را همانند ضرر به دیگران مشروع نیست؛ این مسئله در منظومه فکری علامه طباطبایی به عنوان یک حکم شرعی وجود دارد. (سبحانی، ۱۴۱۵ هـ.ق، ۱۹۸/۲)

۳-۲-۲. بقای نسل (به دنیا آوردن و تربیت کودک)

در قرآن کریم و روایات معصومان علیهم السلام برای بقای نسل و حفظ آن که در برگیرنده فرزندآوری و بچه داشتن، تربیت کودکان و پرورش فضایل اخلاقی و فکری آنان که برای موفقیت در زندگی ضروری است، ملاک‌های مهمی بیان شده است. از جمله در روایات، انتخاب همسر امری مهم تلقی شده است؛ زیرا ازدواج سنگ بنای تربیت نسل آینده است و عوامل ارثی در فرزند مؤثر خواهد بود. یکی از روایات وارده در این زمینه از رسول خدا صلی الله علیه و آله است که می‌فرماید: «تزوجوا فی الحجرالصالح، فان العرق دساس؛ با خانواده‌ای خوب و شایسته وصلت کنید؛ زیرا خون اثر دارد». (الوافی، ۱۴۰۴، ۷۰۶/۳) همچنین آیه پنجاه و هشت سوره اعراف نیز به این موضوع اشاره کرده است و اثر متقابل زمینه پاک و ناپاک در خروج محصول را بیان فرموده است. آیات ۱۳ الی ۱۹ سوره لقمان نیز به تربیت فرزند و تعلیم فضایل اخلاقی به او اشاره دارد و همچنین روایات زیادی در این زمینه وارد شده و اهمیت این امر را نشان می‌دهد. از جمله روایت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حق فرزند که می‌فرماید: «حق الولد علی والده أن یحسن اسمه وأدبه ویضعه موضعا صالحا؛ حق فرزند بر پدرش این است گنج نام نیکو برای او برگزیند؛ ادب وی را نیکو کند؛ و در جایگاه شایسته‌ای قرارش دهد» (حر العاملی، ۱۴۰۴، ۱۲۳/۱۵).

۳-۲-۳. تکامل معنوی

در مورد قانون تکامل معنوی، شریعت اسلام با آموزش عبادات، واجبات و مستحبات، فضایل و مکارم اخلاقی که در منابع خاص خود آمده تکامل روحی انسان را رقم می‌زند که موارد آن در این مختصر نمی‌گنجد. برای نمونه، از جمله شرایط تکامل معنوی یا تعالی روانی در نگاه علامه (با توجه به دیدگاه) کارل چنین است:

اول، پیروی از اصول اخلاقی: بزرگان علم اخلاق و حکیمان خداپرست و عارفان اسلامی از جمله علامه طباطبایی به «اخلاق» به عنوان هدف بزرگ بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌نگریستند و آن را به اخلاق فردی و اخلاق اجتماعی با گرایش‌های متعالی و الهی تفسیر و تقسیم می‌کردند. (اصفهانی، ۱۴۰۰) علامه طباطبایی معتقد است که افعال انسان ارتباط نزدیکی با احوال درونی و ملکات

اخلاقی او دارد و از سرچشمه صفات انسانی تراوش می‌کند و درعین حال، تأثیری متقابل در نفس دارد. علوم و ملکات انسان، صورتی به نفس می‌دهد که یا هم سنخ باسعادت اوست و یا مایه شقاوت او (طباطبائی، ۱۳۷۴، ۴/۴۸).

در نگاه علامه وظیفه علم اخلاق این است که بگوید کدام فعل خوب و جمیل است و نیز راهنمایی کند که چگونه می‌توان از دو طریق علم و عمل آن خلق خوب و جمیل را در نفس خود ملکه ساخت. بنابراین، آدمی بعد از شناسایی فضایل و رذایل خود را با فضائل بیاراید و از رذائل دور کند و سعادت علمی و عملی خود را به کمال برساند. (رمضانی، ۱۳۸۷، ص ۷۴) در نگاه علامه طباطبائی چندین رویکرد در معناشناسی و مفهوم فضیلت و رذیلت مشاهده می‌شود (احمدی، ۱۴۰۰، ص ۹۵۳-۹۸۲).

رویکرد اول فضیلت‌مداری است و به اندیشمندان یونان باستان تعلق دارد که فضایل و رذایل را براساس اعتدال در قوای طبیعی بشر معنا می‌کنند و غایت را در مصالح و مفسد دنیایی بشر می‌بینند که براساس آن مدح و ذم مردم به فضایل و رذایل تعلق می‌گیرد.

رویکرد دوم انذار و تبشیر آخرت مآبانه که براساس سعادت حقیقی که در آخرت محقق می‌شود فضایل و رذایل اخلاقی را معنا می‌کند و از جهنم و شقاوت می‌ترساند و به بهشت و سعادت بشارت می‌دهد. پس فضایل و رذایل براساس هدف اخروی معنا می‌شوند. این معنا از فضایل و رذایل با برخی آیات قرآن مطابقت دارد.

رویکرد سوم رویکرد توحیدمحورانه که علامه این رویکرد را خاص قرآن و پیامبر اعظم ﷺ می‌داند و فضایل و رذایل را براساس یگانه‌پرستی و محبت به خدا معنا می‌کند و تمام افعالی را که بتوان براساس محبت الهی انجام داد، متناسب با تجلی الهی در عالم و فضیلت می‌شمارد و تمام افعالی را که براساس بغض الهی تبیین می‌شود، رذیلت اخلاقی قلمداد می‌کند. اما به‌طورکلی این امر در نگاه علامه قابل توجه است که به نظر وی، ملاک خوبی، تناسب باسعادت انسان و ملاک بدی، ناسازگاری باسعادت انسان است و سعادت انسان عبارتند از: تکامل روحانی و معنوی او و تقرب به خداوند. (رمضانی، ۱۳۸۷، ص ۲۴۴) در نظر ایشان، مجموعه قوانین و دستورات عبادی و

اخلاقی و سیاسی و اجتماعی اسلام، خط واحدی را شکل می‌دهند که سیر در آن، اسباب تکامل انسان و تقرب به خداوند را فراهم می‌سازد و بایستی در راه خدا و برای جلب رضایت او باشد؛ وگرنه هیچ سودی ندارد. (رمضانی، ۱۳۸۷، ص ۳۹۳)

دوم) عرفان: با مطالعه سیره علامه این امر به دست می‌آید که وی از نظر عرفان علمی و عملی در درجه بسیار ممتازی قرار داشتند و مؤید این منش است. بدون شک ورود به وادی عرفان نیازمند تعالیم دینی و وجود راهنماست. علامه، خداجویی و دین‌داری را فطری بشر می‌داند و دو امر مهم را در شکوفایی یا خمودی فطرت دینی و میل مذهبی لحاظ می‌کند: اینکه باید دین به صورت صحیح برای انسان بیان شود؛ و اینکه قلب انسان آلوده نشده باشد. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۵۸۶/۱)

ایشان در مورد سیروس‌سلوک عرفانی که مرتبه بالای دین‌داری است، بیان می‌دارد: «کسی که در حیات معنوی و سیروس‌سلوک عرفانی، مطالعات کافی داشته و مقاصد حقیقی این رشته از علوم را دریافته باشد، به خوبی درک می‌کند که روش این سیر باطنی و حیات معنوی، روی این اساس استوار است که کمالات و مقامات معنوی انسان، یک رشته واقعیت‌های حقیقی بیرون از واقعیت طبیعت است و عالم باطنی که موطن معنوی است، جهانی است بسی اصیل‌تر و واقعیت‌مدارتر و پهناتر از جهان ماده و حس. مقامات معنوی، واقعیت‌ها و موقعیت‌های حیاتی اصیلی هستند برای انسان و هرگز از قبیل مفاهیم تشریفی و مقامات و مناصب و عناوین وضعی و قراردادی اجتماعی نیستند» (امید، ۱۳۷۷).

سوم) دعا: یکی از موارد بسیار مهمی که در همه ادیان؛ به‌ویژه اسلام وجود داشته و سرلوحه برنامه‌های عبادی آنها بوده است، مسئله دعا و نیایش به درگاه خداوند یکتاست که از این طریق با ذات پاک خدا برقرار می‌سازد. علامه طباطبایی در تعریف دعا و اجابت آن می‌فرماید: «دعا و دعوت، به معنای توجه دادن نظر مدعو است به سوی داعی که غالباً با لفظ، یا اشاره صورت می‌گیرد و استجاب و اجابت به معنای پذیرفتن دعوت داعی و روی آوردن به سوی اوست».

(طباطبایی، ۱۳۷۴، ۴۳۴/۱۱) همچنین وی در این زمینه می‌فرماید: «دعوت و دعای بندگان عبارت است از اینکه بنده خدا با خواندن پروردگارش رحمت و عنایت پروردگار خود را به سوی

خود جلب کند و خواندندش به این است که خود را در مقام عبودیت قرار دهد، و اعلام تبعیت و اقرار به ذلت می‌کند تا خدا را با مقام مولویت و ربوبیتش به خود معطوف سازد؛ دعا عینا همین است» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۴۳۴/۱۱). دعا و نیایش، خود یک مکتب آموزنده برای پرورش روح و سوق دادن آن به سوی فضایل و کمالات است. براین اساس در آیات مختلف قرآن، به عنوان اصلی‌ترین ارزش و در روایات به عنوان برترین عبادات؛ مطرح شده است (محمدی، ۱۳۸۲).

۴. نتیجه‌گیری

در نگاه الکسیس کارل، هدف زندگی عبارتند از: خود زندگی و تمامیت زندگی یعنی، هر سه جنبه بدن و روح و روان؛ انسان‌سازی یا ساختن نمونه کامل انسان؛ تجلی عقل و عشق در خود و در دنیا؛ و راز زندگی را در رسیدن به خدا دانستن با تأکید بر خودشناسی.

در نگاه علامه، هدف زندگی که در قالب هدف خلقت شناخته می‌شود، عبارتند از: رسیدن به رحمت الهی، امتحان و آزمایش الهی، عبادت که مقصود از آن معرفت است و حیات طیبه در دو نشئت، اما آنچه همه هدف‌ها به آن باز می‌گردد همانا توحید و کلمه «الله» است.

نقته اشتراک دو دیدگاه درباره هدف زندگی، رسیدن به خداست و انسان‌سازی و زندگی حقیقی در کنه این اهداف نهفته است. همچنین در منظومه فکری کارل تأکید بر خودشناسی شده که در دیدگاه علامه هم این نوع تأکید دیده می‌شود.

الکسیس کارل، درباره قانون زندگی، معتقد به سه قانون است که اگر از آن پیروی شود انسان روی خوشبختی و سعادت را خواهد دید. همچنین به نظریه، فضیلت یا خوبی و رذیلت یا بدی بسته به پیروی از این قوانین است. اولین آنها حفظ حیات؛ دومین بقای نسل و سومین تعالی روانی است. در نگاه کارل بقای نسل مقرراتی دارد که دسته اول مربوط به تولد، رشد و تربیت کودک است. همچنین برای تعالی روانی یا تکامل معنوی نیز شرایطی قائل است از جمله پیروی از اصول اخلاقی، توجه به عرفان و توجه به نیایش.

علامه طباطبایی درباره قانون زندگی معتقد است که نوع بشر به کمال نمی‌رسد مگر با يك سلسله افعال اختیاری. بنابراین، باید تحت قوانین زندگی کند. از این رو، خداوند برای او شریعتی با يك سلسله اوامر و نواهی ترسیم نموده و کمال حقیقی و سعادت او طبق این قوانین به سرانجام می‌رسد. این شریعت در واجبات و محرمات و مستحبات و مکروهات بیان شده است و یکی از رویکردهای فضیلت و رذیلت در نگاه علامه طباطبایی مربوط به انجام یا ترک این وظایف است.

همچنین اگر قوانین الکسیس کارل به صورت موردی در منظومه فکری علامه به طور تطبیقی بررسی شود، مشخص می‌شود که قانون حفظ حیات در دین اسلام از واجبات است و خودکشی یا انتحار پایان دادن آگاهانه به زندگی خود، هم در ادیان الهی و هم در بیشتر مکاتب اخلاقی و حقوقی، امری ناپسند به شمار می‌رود. فقهای مسلمان، خودکشی را گناه کبیره و حرام می‌دانند و ضرر زدن به نفس را همانند ضرر به دیگران مشروع نمی‌دانند. در قانون بقای نسل در دیدگاه علامه، تربیت کودکان و پرورش فضایل اخلاقی و فکری آنان که برای موفقیت در زندگی ضروری است، قرآن کریم و روایات معصومان علیهم‌السلام ملاک‌های مهمی را برای این مسئله بیان کرده‌اند که در منابع خاص خود آمده است که اشتراک در این نوع تعالیم در دو دیدگاه وجود دارد.

در مورد قانون تکامل معنوی، شریعت اسلام با آموزش عبادات، واجبات و مستحبات، فضایل و مکارم اخلاقی که در منابع خاص خود آمده است، تکامل روحی انسان را رقم می‌زند. موارد اشتراک دو دیدگاه کارل و علامه طباطبایی در توجه به فضایل اخلاقی، توجه به خدا از راه عرفان و نیایش است؛ گرچه جهان بینی این دو دانشمند مختلف است.

فهرست منابع

- * قرآن کریم. مترجم: قرشی، علی اکبر. مشاهده شده در تارنمای <http://quran.inoor.ir>
- ۱. آبادیس (۱۳۹۵). واژه اوتیسم. مشاهده شده در تارنمای www.abadis.ir
- ۲. احمدی، حسین (۱۴۰۰). بررسی معناشناسی فضایل و رذایل اخلاقی از منظر علامه طباطبایی. پژوهشنامه فلسفه دین، ۱۹(۲)، ۹۵۳-۹۸۲.

۳. حر العاملی، محمد بن الحسن (۱۴۱۲ هـ.ق). وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه. قم: مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث. مشاهده شده در تارنمای <https://lib.eshia.ir>
۴. رمضان، رضا (۱۳۸۷). آرای اخلاقی علامه طباطبائی. تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۵. طباطبائی، محمدحسین (۱۳۷۴). ترجمه تفسیر المیزان، بی جا: کتابخانه مدرسه فقهت. مشاهده شده در تارنمای <https://lib.eshia>
۶. فلاح، محمدجواد (۱۳۹۷). انسان شناسی از منظر علامه طباطبائی با رویکرد نیازمحوری و پاسخ به شبهات. قم: دفتر نشر معارف.
۷. فیض کاشانی، محمدحسن (۱۴۰۶ هـ.ق). الوافی. اصفهان: کتابخانه امام امیر المؤمنین علی (ع). مشاهده شده در تارنمای <https://lib.eshia.ir>
۸. کارل، الکسیس (۱۳۴۵). راه و رسم زندگی. مترجم: دبیری، پرویز. اصفهان: انتشارات تأیید.
۹. کارل، الکسیس (بی تا. الف). نیایش. مترجم: علی شریعتی. تهران: انتشارات محمد.
۱۰. کارل، الکسیس (بی تا. ب). انسان موجودی ناشناخته. مترجم: حمید عنایت. تهران: انتشارات شهریار.
۱۱. محمدی، محمد (۱۳۸۲). دعا و نیایش در سیره پیشوایان. نشریه پاسدار اسلام، ۲۶۱، ۱۳-۱۶، مشاهده شده در تارنمای <https://ensani.ir>.
۱۲. نصر اصفهانی، محمد (۱۳۸۷). مبانی اخلاقی علامه طباطبائی. نشریه اخلاق بهار، ۱۱، ۳۷-۱۱۱.
13. Alexis, C. (1953). reflections on life. translated by Antonya White. NewYork: Howthorn Books.